



اغمای روشنفکری دینی / روشنفکران ایران و نسبت علم و دین

پروژه روشنفکری دینی که در دهه بیست با بازگان آغاز شد و در دهه پنجاه با شریعتی آتشی در دل جوانان انقلابی افکند و در دهه شصت با سروش به ظاهر جنبه عقلانی پیدا کرد، این روزها به اغما رفته است.

پروژه روشنفکری دینی که در دهه بیست با بازگان آغاز شد و در دهه پنجاه با شریعتی آتشی در دل جوانان انقلابی افکند و در دهه شصت با سروش به ظاهر جنبه عقلانی پیدا کرد، این روزها به اغما رفته است.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه-سیدمحمد مهدی دزفولی: پایان سلطنت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و آغاز دوره پهلوی دوم، به دلیل آزادی های نسبی اجتماعی آغازگر دوره فکری جدیدی در ایران شد.

از یک سو گروه های سیاسی و تحصیلکرده جدید همانند حزب توده که دارای افکار به ظاهر علمی اما کمونیستی بودند متولد شدند و فعالیت های خود را علنی کردند و از سوی دیگر نیروهایی که تحصیلکرده غرب بوده و دغدغه ها و زمینه های نسبتاً مذهبی نیز داشتند فرصت یافتند تفکرات خود را به صورت نسبتاً آزاد در فضای نخبگانی و تا حدودی توده ای جامعه منتشر کنند.

تقابل چهره هایی همانند کسروی با نیروهای مذهبی در همین دوره رخ داد، اما در کنار این مباحث چهره هایی همانند مهدی بازگان و یدالله سبحانی از همین دوره به فراخور زمان جدید بحث های اندیشه ای و روشنفکرانه خود را به صورت جدی در جامعه ایران با ظاهر و دغدغه های مذهبی دنبال نمودند.

نسل اول این گروه شامل سبحانی و بازگان بودند و نسل بعدی چهره هایی همانند شریعتی که از دهه چهل تا پنجاه توانستند جامعه ایران را متأثر کنند و نسل بعدی چهره هایی همانند عبدالکریم سروش و مصطفی ملکیان بودند. هر چند در زمان کنونی چهره هایی همانند ملکیان از موضع روشنفکری دینی عدول کرده و جمع بین روشنفکری و دین را پارادوکسیکال می دانند اما همچنان عبدالکریم سروش و شاگردان وی همانند علوی تبار همان راه را می پیمایند و از راه روش و مرامنامه خود دفاع می کنند. آرش نراقی و محسن کدیور نیز که زمانی همراه و همدل با سروش بودند این روزها به نوعی از آن مواضع عقب نشینی کرده و راه دیگری را برگزیده اند و گاه به گاه شاهد نقدهایی از آنان به تفکرات سروش و حلقه فکری نزدیک به وی هستیم.

در مقاله کوتاه کنونی تلاش می شود سه مقطع زمانی مختلف مربوط به روشنفکران دینی را بررسی نماییم و تفاوت آنها و دلیل ناکامیشان را به صورت اجمالی بررسی کنیم.

الف) راه طی شده بازگان

مهدی بازگان از اولین تحصیلکردگان مذهبی ایران بود که پس از بازگشت از فرانسه، دغدغه های خود در پیوند با علم و دین را مطرح نمود. بازگان شاگرد و مرید ابوالحسن خان فروغی برادر ذکاءالملک بود و از وی تأثیرات زیادی پذیرفته بود و از سوی دیگر دارای خانواده مذهبی ریشه داری بود. دغدغه بازگان پس از دیدن فرانسه و زندگی در آن کشور ارتباط برقرار کردن با دین در دنیای امروز بود و پاسخ به این سوال که آیا دین با علم معاصر پیوندی هم دارد؟

بازگان در همان سال های دهه بیست کتاب "راه طی شده" را نوشت و لب اللباب حرف وی آن بود که راه طی شده انبیا همان راهی است که بشر امروز نیز با عقل خود توانسته است بپیماید و به تمدن امروزی برسد. اینکه یک شهروند غربی هر روز از خواب بیدار شده و استحمام می کند و روزنامه مطالعه می کند تا سر کار می رود و ... همه اینها در نظر بازگان در سلوک هر روزه یک مسلمان شرقی نیز وجود دارد.

کتاب های بعدی بازگان همانند مطهرات در اسلامی نیز نشان داد که وی برای بسط تفکر خود زمان زیادی را صرف نموده است و تلاش داشت با نگارش آثار متعدد این تفکر خود را در میان جوانان تحصیل کرده مسلمان جا بیندازد.

بعدها بازگان تلاش نمود از نظریات جدید در زیست شناسی و ... نیز پیوندی میان اسلام برقرار کند و دوست و همراه وی یدالله سبحانی نیز همین تلاش را در کنار بازگان انجام داد. تفسیرهای این اشخاص از قرآن به نفع داروینیسیم

شاهدی بر این مدعا می باشد.

تفسیرهای قرآن بازرگان و همچنین حلقه های فکری او و یارانش در دهه سی نیز همین دغدغه ها را منعکس کرد و بعدها در دهه چهل سازمان مجاهدین خلق کتاب "راه طی شده" بازرگان را مانیفست فکری خود قرار داد. البته بعدها مجاهدین خلقی که در سال ۱۳۵۴ دچار انشعاب شدند به این سوال مهم پاسخی مارکسیستی دادند که اگر علم جدید حقانیت دارد و دین هم مباحثی همانند داروینیسیم را تأیید می کند پس اصالت را به مکتب مارکسیسم می دهیم که هم اهل مبارزه است و هم علمی است و نیازی به دین نداریم!

تفسیر بازرگان از دین، دینی بود که به کار و به درد دنیای بشر بخورد و وی گمان می کرد اگر دینی دنیایی نباشد به کار آخرت نیز نخواهد آمد.

پروژه فکری بازرگان در واقع همان پروژه ای بود که در سده های قبل چهره هایی همانند سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده نیز به نوعی متأثر از غرب آن را دنبال کرده بودند اما به دلیل شناخت عمیق نداشتن هم از دین و هم از علم مدرن به معنای تجربی آن، نتوانسته بودند آن را به نتیجه برسانند و پروژه با شکست مواجه شد. در واقع نسل بعدی نهضت آزادی متأثر از تفکرات بازرگان هم به همین بیراهه رفت و نتوانست به موفقیت در پیوند موفق علم و دین دست یابد و به همین دلیل گرایشات دینی در این نسل نیز افول کرد.

گمان بازرگان آن بود که علم عین حقیقت است و چون عین حقیقت نیز باید با جهان ذهنی ما یکی باشد و به حقانیت دین نیز معتقد می باشیم، پس علم و دین باید با همدیگر ممزوج شوند و یکدیگر را تأیید کنند و اگر در علم چیزی هست که دین آن را به ظاهر رد می کند، باید تفسیری از دین یا علم ارائه کرد که مطابق با یکدیگر باشند.

هرچند مهدی بازرگان در سال های پایانی عمر در دهه هفتاد کاملاً از مواضع قبلی خود عدول کرد و در آخرین سخنرانی خود در انجمن اسلامی مهندسان اذعان کرد که دین صرفاً برای آخرت آمده است و دین دنیایی نیست اما کتاب هایی که از او در دسترس است و هر چند سال یکبار توسط نزدیکان وی تجدید چاپ می شود همچنان تفکر بازرگان متقدم را منعکس می کند و از بازرگان متاخر کمتر مطلبی در دسترس هست.

هرچند نزدیکان وی همانند عبدالعلی بازرگان (پسر مهندس بازرگان) نیز تفاسیر پدر خود را پیگیری نکرد و به راه و روش دیگری در دین داری و پیوند علم و دین رفت.

(ب) شریعتی، مراد جوانان مسلمان

علی شریعتی نیز تحصیلکرده فرانسه بود، در دهه چهل سخنرانی های وی در مشهد به شدت جنجال به پا کرد و آوازه شریعتی به تهران نیز رسید. حسینیۀ ارشاد در همان سال ها در تهران تاسیس شده بود و یکی از موسسین آن که از قضا اهل ديار خراسان نیز بود شریعتی را برای سخنرانی به این مکان تازه تاسیس دعوت کرد.

مرتضی مطهری به دلیل جاذبه شریعتی برای جوانان و کلام سحر آمیز او و جلسات پر رونق وی، گمان داشت که شریعتی می تواند طریق جدید و درستی را بگشاید اما آرام آرام با انتشار سخنرانی ها و نوشته های جدید شریعتی، مطهری دریافت که قرائت شریعتی از دین در تضاد با قرائت روحانیت سنتی و حوزه از دین است. نامه منتشر شده از مطهری در سال ۱۳۵۶ و پس از فوت شریعتی نشان از همان عمق اختلافات فکری مطهری با شریعتی داشت.

شریعتی نیز همانند بازرگان دین را دنیایی می دید و می گفت اگر دینی به درد دنیا نخورد، به طریق اولی به کار آخرت هم نخواهد آمد.

به تعبیر عبدالکریم سروش، شریعتی دین را یک ایدئولوژی می دید و آن ایدئولوژی را بسیار فربه کرده بود. شریعتی در زمان حیات خود جریان سازی مهمی را انجام داد اما به دلیل مرگ زود هنگام وی نتوانست راهی که بنیانگذاری کرده بود را تا آخر بپیماید و شاهد نتایج تفکر خود باشد. جریان شریعتی در زمان انقلاب و پس از آن در دهه شصت و هفتاد بسیار در متن جامعه ایران تاثیرگذار شد. همچنان نیز این تفکر و برداشت از دین در نزد برخی از جوانان جامعه ما نیز طرفدار دارد و بعضاً به آن توجه می شود، هرچند موفق نبوده است.

در واقع راهی که شریعتی آغاز کننده آن بود، برداشتی خاص از دین بود که یا گروه هایی همانند <laquo& فرقان»

و «مجاهدین خلق»؛ از آن انشعاب کردند و مقتدای خود را شریعتی می دانستند یا راهی بود که بخشی از نیروهای سیاسی در دهه شصت آن را برگزیدند و تبدیل به نئوشریعتی هایی شدند که بعداً بخشی از آنها به فکر عبدالکریم سروش پیوستند و آن راه را برگزیدند.

شریعتی در واقع دین را ابزاری برای مبارزه سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران می دانست. بخش هایی از دین را برگزیده بود که تهیج آور بود و می توانست جامعه جوان را به پویایی و حرکت وادارد. شریعتی در واقع به خوبی دریافته بود که دین یک پارامتر مهم و تاثیرگذار در جامعه سنتی ایران در دهه چهل و پنجاه است و از طریق آن می توان جامعه را به حرکت سیاسی واداشت. به همین دلیل در مکتب فکری شریعتی دین تبدیل به یک ایدئولوژی برای مبارزه سیاسی شد و از هر راهی می توان دین را بهانه ای برای مبارزه قرار داد. به همین دلیل هم شریعتی با فقه و فلسفه موافق نبود و آن ها را از زوائد می دانست که به کار و به درد بشر امروزی نمی خورد و بالعکس نکات مهیج دین همانند مبارزات ابودر غفاری، طریق سیاسی امام علی (ع) و حماسه امام حسین (ع) را برجسته و معرفی می کرد و پیرامون آن ها سخنرانی می کرد و کتاب می نوشت. در نگاه شریعتی این خون حسین (ع) است که می تواند گره گشایی کند.

در نهایت تفکر شریعتی به دلیل بعد هیجانی و شور آور آن که برجسته بود و از شعور و تعقل گرایی در آن زیاد خبری نبود افول کرد و این روزها شاهد کم فروغ شدن آن هستیم.

(ج) سروش، خطیب توانا اما کم توفیق

عبدالکریم سروش به مدد سال های ابتدایی پیروزی انقلاب و بازگشت از لندن به تهران با دکتری فلسفه علم، توانست نگاه های بسیاری را در جامعه تازه انقلاب کرده مسلمان ایران به خود جلب کند. مناظره های او با چهره هایی همانند فرخ نگهدار و احسان طبری و یا چهره ای همانند عبدالجواد فلاطوری نیز بر آوازه و شهرت او افزود و سروش توانست علاوه بر راهپایی به شورای عالی انقلاب فرهنگی، حلقه ای را نیز در کیهان فرهنگی با مقالات خود ایجاد نماید که بعدها در نشریه کیان کامل تر و پخته تر شدند.

پروژه عبدالکریم سروش نسبی کردن معرفت دینی بود و به قول او بر عکس شریعتی وی تلاش داشت دین را حداقلی کند. به کلامی دیگر اگر شریعتی به دنبال ایدئولوژیزه کردن دین بود سروش به دنبال آن بود که دین را فربه تر از ایدئولوژی کند. در واقع دین و لباس دین را کوچکتر و محدودتر کند! مقالات و یادداشت های وی که در کتاب فربه تر از ایدئولوژی منتشر شد و یا مقالات وی در نشریه کیان همانند ذاتیات و عرضیات در دین شاهی برای این تفکرات و این پروژه فکری است.

به همین دلیل تعبیر و تفسیر سروش از دین، دینی بود که صرفاً برای آخرت انسان هاست و کاری با دنیای بشر ندارد و هدف او در واقع، سکولار کردن دین در جامعه ایران بود.

روشنفکری دینی عنوانی بود که سروش در دهه هفتاد برای مرام و مسلک فکری خود برگزید، با چهره هایی همانند سید احمد فردید و رضا داوری اردکانی به شدت جدال کرد و آن ها را نفی کرد و به شدت از واژه روشنفکری دینی دفاع نمود و آن را قابل دفاع می دانست. شاگردان وی همانند علوی تبار و نراقی و ... نیز در ابتدا همین راه را می پیمودند و نشریه کیان ارگان رسانه ای همین فکر و حلقه شد که با اقبال جامعه دانشگاهی ایران نیز مواجه شد، اما با پیش رفتن امور سیاسی و هم اجتماعی در ایران و کم مایه شدن تفکر این گروه که در دولت اصلاحات به بوته عمل سپرده شد در سال های اخیر شاهد کم رونق شدن این مباحث در جامعه ایران و حتی انتقادات از جانب افرادی همانند مصطفی ملکیان، سید جواد طباطبایی، سید حسین نصر و ... به این جریان هستیم.

پروژه روشنفکری دینی که در دهه بیست با سخنان و مکتوبات بازرگان آغاز شد و در دهه چهل و پنجاه با سخنرانی هایی شریعتی آتشی در دل جوانان انقلابی افکند و در دهه شصت و هفتاد با سخنرانی ها و مطالب عبدالکریم سروش به ظاهر جنبه عقلانی پیدا کرد این روزها گویی به حال اغما عمیقی رفته است.

وقتی شناخت دقیق از چیستی علم تجربی و در عین حال دین وجود نداشته باشد و صرفاً علم و دین به عنوان ابزاری برای تفسیرهای سیاسی و اجتماعی قرار بگیرد پایان راه نیز مطلوب تر از این نخواهد بود.

پیوند میان علم و دین در میان بخشی از روشنفکران ایران قدمتی بیش از هفتاد سال دارد اما همچنان این پروژه به نتیجه نرسیده است و به نتیجه نیز نخواهد رسید، به دلیل آنکه ذات علم با ذات دین متفاوت است. نه پروژه علم دینی در ایران

به نتیجه خواهد رسید و نه پروژه روشنفکری دینی که بعد دیگری از این موضوع است به نتیجه خواهد رسید. علم اساسا مقوله و مساله ای است که به فهم و درک بشر ارتباط مستقیم دارد و به همین دلیل نیز دائم در حال تکامل و گاهی نقض شدن است اما ماهیت دین اساسا امری دائم و ثابت است که در آن نباید و نمی توان خدشه ای وارد کرد.

پیوند خام این چنینی علم با دین موضوعی است که سالهاست صرفا عده ای از جنبه های اقتصادی و سیاسی آن بهره برده اند و برای جامعه ایران نتوانسته است آورده جدی داشته باشد.